

صفحة اول

جلد پنجم

شماره سوم

قیمت اشتراك

۲۸ ماه آوریل

PAGE 1

VOL V

No 3

سالیک دالونیم

ماه جمال ۷

# منکبنا

۱۳۲۹

این جریده بر حسب تاریخ بهائی هر نوزده روز چاپ و توزیع میگردد و در نهایت آزادی در مسائل بگانه گشته و وحدت ادیان و ترویج صلح عمومی و تربیت اطفال و پیشرفت امر حضرت بهاء الله در اطراف جهان و توضیح حقائق این دین عمومی خراصه نوشت و مقالات مفید که موافق سبک اداره است قبول و نشر خواهد گردید

## نظریات مبارک

نظریات مبارک حضرت عبد الباقی در مجلس کلوب لامندیا شهر سانفرانسیسکو کالیفورنیا آمریکا در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۲

میکند و چون خطا میکند نمیتوان گفت بران تام است اعظم قوای حساسه قوه باصه است این قوه باصه سرایت آب مینماید و ابتدا در آن شبهه ندارد و حال آنکه وجود ندارد قوه باصه صدمه ریه در آئینه را موجود مینماید و لکن عقل میگوید وجود ندارد قوه باصه آفتاب را متحرک مینماید و جمیع این نجوم ناقصا هم در طائف حول الارض مینماید و حال آنکه آفتاب مرکز است و کوه الارض حول خودش میگردد قوه باصه الارض را سلطه مینماید ولی قوه عقليه کشف میکند که کرات قوه باصه این اجسام عظیمه در فضا معلقا را جسم منفر مینماید و لکن عقل حکم میکند که اینها اجسام کبیره اند قوه باصه نقطه جواله را در آن مینماید و حال آنکه در آن وجود ندارد قوه باصه ساحل را متحرک مینماید و حال آنکه کشتی در حرکت است خلاصه دلائل کثیر آورده اند که نمیتوان گفت شی محسوس محقق است پس خطای قوه باصه ثابت شد با وجود این خطا چگونه میتوانیم بگوئیم که حس صحیح است پس معلوم شد که میزان حس ناقص و میزان عقل کامل است باید حقیقت هر شی را میزان عقل ما را نتر کنیم زیرا میزان عقل میزان تام است و هر شی معقول حقیقت دارد لهذا آنان جمیع مسائل را میزان عقل ما را نتر میکنند و میگویند که حس معاونت عقل را میکند حس را آتی است از بر عقل که بواسطه آن عرق حقائق ایشان را میکند ولی میزان عقل

امشب مرخص بودم احوالم خوب نبود لکن بعضی حجتی که بشما دارم با وجود علی مزاج آدم هم علیل بودم و هم خسته و نشنیده ام که شما مجبی دارید و عرقی حقیقت میکنند و از تقالید آزادید و میخواهید حقیقت سائل بی برید همتان بلند است بتعالیه قدیه تشبث ندارید لهذا مناسب دانستم که بیان فلسفه شرق و غرب بنمایم و تفاوت میان این دو فلسفه را عرض کنم میزان ادراک در نزد فلاسفه غرب حس است ایشان این است که هر شی محسوس حقیقتات یعنی در محسوس شک و شبهه نیست مثلا این فتیل را قندیل مینماید این مکان را مکان مینماید این آفتاب را آفتاب مینماید این صخره را صخره مینماید این است ادراک حقیقت هر چیزی را که بقوای حساسه ادراک میکنیم در آن ابد شبهه نیست بلکه حقیقت ثابت است اما در نزد فلاسفه شرق علی الحضور فلاسفه یونان و ایران میزان ادراک عقل بوده است و برهان ثابت است که حس خطا

فلاسفه غریب میگویند انسان از حیوانات و لیکن فلاسفه شرق  
 نظیر ارسطو و انداطون و فلاسفه ایران میگویند کلیه عالم  
 وجود به دو عالم نقل میشود یعنی دو عالم عظیم و عالم  
 دیگر مثل جنات و نبات اخصت ندارد و این دو عالم یکی عالم  
 حیوان که عالم طبیعت است و دیگری عالم انشائات  
 که عالم عقول است انسان تمنا از حیوانات بعقل و همچنین  
 در کائنات انسانی به دو قسم است محسوس و معقول  
 اما انشائات حیوانی که محسوس است زیرا محسوس است که  
 حیوان جز از محسوس ادراک نمیکند اما انسان ادراک  
 دارد بیک ادراک محسوس مثل اینکه قندیل را تبدیل بیند  
 بیک ادراک معقول مثل سائل را بافتیه مثل کریت از خود  
 این ادراک معقول است مثل مرکزیت شمس این ادراک معقول است  
 شمس و عقول اصغر است معقوله است نه محسوسه جمع صفت  
 معنویه حقائق معقوله است محسوس است مثلاً این دنیا  
 عالم است نفس علم حقیقت معقوله است و چون علم حقیقت  
 معقوله است هر قدر در جسد و دماغ آن شخص عاقل را  
 بگردید علم را نیاید پس ادراکات انشا و نوع است  
 حقائق معقوله و حقائق محسوسه اما حیوانی جز  
 محسوس چنین دیگر ادراک نمیکند مثلاً عالم حیوان ممکن  
 نیست که گوشت را مضطرب ادراک کند ممکن نیست در اروپا  
 کشف امریکای نماید ممکن نیست حقائق خفیه را از علل غیبی عالم  
 شود آورد مثل این قوه الکتریک این واضع است که عالم  
 حیوان نمیتواند این اختراعات را کشف کند عالم حیوانی محسوس  
 این علم و قوت در بعضی است و باورد عالم حیوانی محسوس  
 با سایر کائنات بی برد عالم حیوان نمیتواند ماده این تیر را پیدا  
 کند عالم حیوانی نمیتواند قوه مغناطیسیه را کشف کند  
 زیرا قوای عقلیه در حیوانی نیست حیوان تمامه اسیر غریزه  
 است و ماعدای محسوسات است یعنی قادر بر این نیست  
 که تصور معقوله را بکند لهذا اسیر محسوسات است اما  
 کال بری انشائات که هم ادراک محسوسات را درج و هم ادراک

معقولات مثلاً فلا خطره کبید که این کشفات سماوی بر این قوه  
 حواسه تکوین این را بقوه معقوله کرده این ضایع را بقوه  
 حواسه اختراع کرده و بل بواسطه قوه عقلیه این علوم موجوده را  
 انسان بقوه حواسه کشف نموده جمیع این علوم را بواسطه قوه  
 عقلیه ظاهر و باهر نمود خلاصه آثار عقل انشائات ظاهر  
 و باهر و انشائات بواسطه این قوه عقلیه پس عالم حیوانی  
 غیر از عالم انشائات و کفر فلاسفه غریب استدلال کرده اند  
 که انشائات عالم حیوان آمده است و اول حیوانات سابقه  
 بوده است در دریای بوده اند بعد از عالم آب به عالم خارج  
 آمده است حیوان شده است بعد دست و پای پیدا  
 کرده است اول چهار پا شده است بعد آمده حیوان  
 دو پا شده است و آن حیوان دو پا انشائات و تا باین  
 شکل و سیماهای انشائات آمده است از صورت به صورت انتقال  
 یافته است و میگویند این که خلقت مانند حلقه است  
 زنجیری است که یکدیگر مربوط است اما این انشائات و این بود  
 یک حلقه منقطع نشد آنچه پروفیسرها عظیم و فلاسفه  
 قوه کرده اند و بعضیها جمع عمر خود را صرف تحقیق این مسئله کرده  
 اند و این از جمله منقود شده است نتوانسته اند پیدا کنند  
 و حال آنکه برهان عظیمشان این است که اعضای بسیاری حیوانی  
 است اعضای انسانی در بعضی حیوانات است که بواسطه  
 قرون و دهه در شش و حالا آن اعضا منقود شده است مثلاً  
 ماریک عضلات انسانی دارد که معلوم است و دلیل بر آن است که  
 دست و پا داشته اما چون در سوراخ ماوی گرفتند و دست  
 زیر زمین محتاج بدست و پانیت نهانست کم آن عضو  
 عقلی رفته و اعضا انسانی موجود است و این دلالت  
 بر آن میکند که بکوتی دست و پا داشته و همچنین در انشائات  
 عضلات انسانی که اول شکل دیگر داشته حالاً شکل آن  
 تغییر کرده حتی در جسم انسان در اندامی که در بعضی  
 هست که اشاره بر آن است که بکوتی دم داشته و بعد  
 بر پا افتاده و کم آن دم عوض شده باین وضع

غریب بقصد بدم بر زمین منتری شد و حیران و سرگردان  
 حق حلقه مفقود میگردد و در شرف میگویند که اگر این  
 شکل انشا در اصل باین ترکیب نبوده بلکه انتقال از صورت  
 کرده تا این صورت پدید آمده زهر میکنیم بگوئی باج بوده  
 بوقتی و جاب بوده باز انشا بوده و نوعی شرف بخوبی برهان  
 اینکه نظمه انشا اول شکل کرم است بعد دست و پا  
 پدید میکند بعد نصف تقائیس را هم جدا میشود و از  
 هیتی بهستی انتقال نماید و از صورت انتقال میکند  
 تا باین شکل و سیماتر که میشود ولی در حلقه و کرم در هم  
 در صورت کرم است نوع انشا است مثل نظمه سایر حیوانات  
 نسبت صورت کرم بود و از آن صورت باین صورت بر  
 جمال آمده انتقال کرده از صورت به صورت پس ظاهر شد که  
 نوعی محض است و صورتی که تصدیق کنیم بگوئی از حیوان  
 سایه بود بگوئی چهار دست و پا بوده بزود از تصدیق  
 نمیتوانیم بگوئیم که حیوان بوده است برهان دیگر انشا در حلقه  
 نظمه کرم است بعد از صورت به صورت انتقال میکند تا باین  
 صورت میاید و با در حالیکه کرم بود باز انشا بوده نوعی  
 غرق مانده است همین حلقه که میگویند مفقود است  
 برهان بر آن است که انشا هیچ وقت حیوان نبوده چه طور  
 میشود که هم این حلقه موجود و یک حلقه مفقود باشد  
 و این عمر گران مایه را صرف پیدا کردن این حلقه مینماید مسلم  
 است که هیچ وقت پیدا نخواهد کرد

مقصود اینهاست که فلسفه شرق عالم انشا را ممتاز  
 از حیوان دانسته اند برهان اینکه حیوانات ایر طبیعت  
 جمیع کلمات ایر طبیعت است آقا باین عظمت ایر طبیعت  
 است این نجوم نام است ایر طبیعت است عالم نبات  
 ایر طبیعت است عالم جماد و عالم حیوان ایر طبیعت است  
 جمیع اینها از قانون طبیعت بعد سرزدن تجاوز نمیکند و  
 در پیجه طبیعت سیرند این آقا باین بزرگی نمیتواند ذره  
 از قانون طبیعت تجاوز کند اما انشا قانون طبیعت را

بشکند شد انشا ذریع خلا است و این قانون طبیعت  
 را بشکند و در هوا پرواز میکند قانون طبیعت را بشکند  
 بر روی دریا میازد قوه الکتریکی که قوه عاصی است و کوه  
 و قسمت میکند انشا از درخت قدرت خود در  
 آورده و در شیشه حبس میکند این خرق قانون طبیعت  
 است بجهت قانون طبیعت انشا بایش میتواند هزار قدم  
 بخاره کند و این قانون طبیعت را خرق نموده در یک  
 با شرف و در بخاره میکند این صورت باین قانون طبیعت است  
 و در یک آلت حبس مینماید بقانون طبیعت صورت انشا  
 صد قدم میرود اما انشا یک آلت ایجاد میکند تا صد قدم  
 بخاره مینماید حد صه جمیع این ضایع موهوبه جمیع این  
 اکتشافات موهوبه جمیع این اختراعات موهوبه اینها جمیع  
 ایر طبیعت و بقانون طبیعت باید بکنیم و سرور باشد  
 و این قوه عاقله انشا قانون طبیعت را بشکند اکتشافات  
 همه این ضایع را میکند این ایر طبیعت را از این پنهان  
 بعضه متهدی آورد و این مخالف قانون طبیعت است  
 انشا ایر طبیعت شمشیر گرفته و بر فرق طبیعت سیرند  
 این قوه در انشا ما فوق طبیعت است اگر این قوه ما فوق  
 طبیعت نبود نمیتوانست قدر این طبیعت را بشکند ملاحظه  
 میکنیم که طبیعت شرف ندارد انشا شرف دارد طبیعت  
 قوه مدبره ندارد انشا قوه مدبره دارد طبیعت آرزو  
 ندارد انشا آرزو دارد پس واضح شد که کالای  
 انشا هست که در طبیعت نیست و اگر بگوئیم که حقیقت  
 عقلیه انشا از عالم طبیعت است مثل آن است که بگوئیم جز  
 کالای انشا است که کل محروم از آن است یا ممکن است که  
 قطره کالای داشته باشد که دریا نداشته باشد ممکن است  
 که برگ کالای داشته باشد که درخت نداشته باشد  
 پس واضح و مشهود شد که عقل انشا قوه دیگری است  
 شده دیگر است عالم دیگر است نظیر قوای حیوانی نیست  
 و این استغراب در این است که با وجود آنکه در انشا

عجیب قوه عظیمه است که کاشف حقائق اشیاء است  
 حقائق مقوله را کشف میکند مثل اینکه علم را کشف میکند  
 با وجود آنکه حقیقت محسوسه بیست این وضع است  
 که حقیقت مقوله است نفس عقل حقیقت مقوله است  
 با وجود این بعضی از پرورترها و فلاسفه میگویند که  
 که ما بنهایت درجه دانان و فضل رسیده ایم ما تحصیل  
 علوم و فنون کرده ایم ما منتقای درجه کالات عالم انشا  
 الله ما بحقیقت الحقائق برده ایم ما با سرور و  
 پی برده ایم ما ماهیت جمیع اشیاء کونیه را فهمیده ایم  
 چیز دیگر غیر از محسوس هیچ چیزی نیست همین محسوس  
 حقیقت است و آنچه غیر محسوس است مجازات و  
 است و کائنات فکر و ذکر هم عجب است که انشا بیست سال  
 زحمت میکند در مدارس تحصیل میکند تا با این مقام  
 برسد که فکر غیر محسوسات بیکرد و در حیوان بدو  
 زحمت گاو بدون تحصیل فکر جمیع مقوله ذاتی است بل گاو  
 فیثوف طبیعت است زیرا هیچ چیز غیر از محسوسات  
 نمیداند و لکن فیثوفات لهذا خوب است چنین  
 فلاسفه طبیعی بروند نزد حضرت گاو و فلسفه  
 محسوسات از گاو یاد بگیرد و از هر سینه او فارغ  
 التحصیل شود

مهر و ماهش در سما نغمه تبریک سرود  
 شد بیاد حرم قدس بهاجتن و سرود  
 باد و عهد شزده سرفیل دمیدان و سرود  
 قدسیان پروله و هلهله در عالم سرود  
 نوربان در شفق از جلو ان روی سرود  
 همه با غلظه تبریک و زودش گویند  
 همه با شور و نوازت و زودش گویند  
 شد میثاق جمال قدم آمد ز سفر  
 ایضا اقدس بگفت عشرت و شادان سر  
 کرد گیتی ز عطا خلعت عزت در بر  
 نخل امید احبا همه آمد به نخل  
 عشرت و عید احبای بها میمون  
 فیض این عشرت و الطاف زهد افزون است  
 شزده کز فضل و عطا شمس لقا بار دمید  
 طلعت عهدیها باز ز رخ پرده کشید  
 گشت روز طرب اهل بهار روز جدید  
 روح قدسی نفسی تازه در عالم بدرمید  
 جنت در مکن حد حکم میثاق قرار  
 ز رخس باز شد اقلوک بقا پر انوار  
 آنکه بر صفحه امکان غم فضل نکاشت  
 در اقالیم جهان دایت یزدان افزاشت  
 خیمه صلح عمومی همه جا برپاداشت  
 جبهه برخاک در مالک املوک گذاشت  
 کرد با مهر وفا عروج سوختت پالک  
 باز در در که ذات قدم افتاد و بحالک  
 در حریم شه جان سر بهافرع قوبیم  
 کرد زاری و مناجات چه با قلب سلیم  
 پا سخن داد جمال قدم از عرش عظیم  
 کی مهین غصه بقای مد میثاق قدیم  
 الحق اسرار الهی ز تو افشا گردید

### قصیده غزلیه

از نظم جناب فیض آقا میرزا محمود زرقانی در تخیل و درود  
 مبارک حضرت عبد الباقی بساحت اقدس

شزده کز مهر وفا خسر و خویبان آمد  
 یوسف ماه لقا باز بکنعان آمد  
 سوی کنعان بها طلعت پیمان آمد  
 یار پیمان ز عطا شاد و خیران آمد  
 غمرا حزین جفا گویا اخوان آمد

شزده کز مهر وفا خسر و خویبان آمد  
 یوسف ماه لقا باز بکنعان آمد  
 سوی کنعان بها طلعت پیمان آمد  
 یار پیمان ز عطا شاد و خیران آمد  
 غمرا حزین جفا گویا اخوان آمد

عالی از نفس پاک تو احیا کرد دید  
 ز قیامت همه آیات قیام اعدا شد  
 خطابات تو اعلام هدیه برآید  
 عالم قدس تو پر او آید  
 نغمه بندگی است از دل و جان خاشد  
 شاد باش ای رخ نورانی ای سرقوم  
 شاد باش ای ضمیر رحمانی ای فرخ کبریم  
 آفرین بر کلمات فم دانشور تو  
 لوحش الله ز نفوذ و اثر حضرت تو  
 بارک الله ز کمالات روان پرورد تو  
 بود در هر نفسی جان بهایا در تو  
 چاره از خام مشکین تو شد آبیات  
 بذل کردی تو حیات ابدی زین ظلمات  
 گشت دلها زیبانات تو پر جذب و شور  
 اوفاد از تو در قطار جهان حشر نشو  
 بنفس شد ز قیام قد تو ظلمت و نور  
 رستی تو بی ساختی از صور ظهور  
 ز ظهورم جهان شور و فغان افکندی  
 غلغله اندر همه کون و مکان افکندی  
 از عبودیت خود قلبها کردی شاد  
 سوی حق جهان را تو نمودی ارشاد  
 بندگی را ز وفا سخت نهادی بنیاد  
 ساختی بیت عبودیت حق را آباد  
 در هدایت تو اساس ابدی بنهادی  
 ارتباط ملل مشرق و مغرب دادی  
 روشن از نور بها عالم ایوان کردی  
 سر آثار مرا ظاهر و اعلان کردی  
 مشکلات ملل و دهر تو آسان کردی  
 فیسوفان جهان خاضع برهان کردی  
 یاوری نصرت و عون افق ابری شد

حایت حایت جیش جنود ملا اعلی شد  
 در عبودیت من واله و شیرا گشتی  
 چون نیم سوری باد بر پیا گشتی  
 روز و شب سالک هر دو ای و هر گشتی  
 بهر ایقان ام در همه دنیا گشتی  
 راحت خویش فدای ره من بنمودی  
 تا جبین بر در ابری حرم من سودی  
 ای خوش آن گوهران ثابت پیمان تو شد  
 راسخ عهد تو و تابع فرمان تو شد  
 نشر آثار تو بجز و ثنا خوان تو شد  
 جان نثار ره تو آمد و قربان تو شد  
 زانکه داشت که فرمان تو فرمان برآست  
 ساجد در گه تو ساجد در گاه خدا  
 ای اجبای بها جمله بصد شرکت و فر  
 عید مولود بها همه کیرد از سر  
 که در این عید شد عهد بیا مد ز سفر  
 ز سفر آمده با کوبیده فتح و ظفر  
 با جز و وظفر و با علم فر و فتوح  
 وار در این مقدس ز سفر شد شه روح  
 روی یاران از افق کربل حق خشانست  
 ارض اقدس چه رخ یار قدم خندانست  
 نیر فضل و کرم بر د جهان تا بیانست  
 روز فیض قدم و بخشش بی پایانست  
 عالم روشن از انوار مه عهد برآست  
 زنده جانها ز عنایات شه عهد برآست  
 باید اکنون بی شکرانه این فوز و فلاح  
 بر همه خلق غایم ره صلح و صلح  
 که تعالیم بها عین فلاح است و فلاح  
 این بود کج نهان دو جهان رافع  
 [ بقیه در دوا ]